

تحول صدای زنانه در شعر فارسی معاصر: تحلیل پیکره بنیاد گفتمان جنسیت پس از مشروطه

فریده خواجه پور^۱

۱. استادیار، گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: Farideh.khajehpour@cfu.ac.ir

چکیده

تحول صدای زنانه در شعر فارسی معاصر یکی از مهم‌ترین نمودهای دگرگونی در ساختارهای ادبی، اجتماعی و جنسیتی پس از انقلاب مشروطه به شمار می‌رود. پژوهش حاضر با هدف بررسی چگونگی گذار زن از موضوع بازنمایی به سوژه سخنگو و دارای عاملیت در شعر فارسی معاصر انجام شده است. روش پژوهش، ترکیبی و مبتنی بر تحلیل پیکره‌ای و تحلیل گفتمان است و در آن مجموعه‌ای از اشعار شاعران زن در دوره‌های مختلف پس از مشروطه از نظر الگوهای واژگانی، ضمائر، افعال، هم‌آیندها و حوزه‌های معنایی بررسی شده‌اند. تمرکز اصلی بر مفاهیمی چون بدن، عشق، خانه، خانواده، مادری، آزادی، حرکت، سکوت، سخن و مقاومت بوده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که صدای زنانه در طول دوره مورد مطالعه از ساختاری عمدتاً وابسته به نقش‌های عاطفی و خانوادگی به سوی سوژه‌ای خودآگاه، تفسیرگر و کنشگر حرکت کرده است. افزایش مرکزیت ضمیر اول شخص، گسترش افعال دال بر انتخاب و کنش، بازتعریف رابطه «من» و «تو»، تبدیل بدن از موضوع نگاه به تجربه زیسته و گسترش حضور زن در حوزه‌های اجتماعی و عمومی از مهم‌ترین نشانه‌های این تحول است. همچنین، مفاهیمی چون عشق، مادری و خانه حذف نشده‌اند، بلکه از منظر تجربه مستقیم زن بازتعریف شده‌اند. نتایج نشان می‌دهد که بلوغ صدای زنانه نه در شکل‌گیری زبانی واحد و همگن، بلکه در افزایش تکرار موقعیت‌های سخن، تجربه‌ها و شیوه‌های خودتعریفی قابل مشاهده است. رویکرد پیکره‌بنیاد نیز امکان شناسایی نظام‌مند این روندهای تاریخی را فراهم کرده و در ترکیب با تحلیل گفتمان، تصویری جامع‌تر از رابطه میان زبان، جنسیت و سوژگی در شعر فارسی معاصر ارائه می‌دهد.

کلیدواژگان: صدای زنانه، شعر فارسی معاصر، تحلیل پیکره‌بنیاد، گفتمان جنسیت، سوژگی، عاملیت، پس از مشروطه



شیوه استناددهی: خواجه پور، فریده. (۱۴۰۵). تحول صدای زنانه در شعر فارسی معاصر: تحلیل پیکره‌بنیاد گفتمان جنسیت پس از مشروطه. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۴(۳)، ۱-۲۰.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۸ تیر ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۲۳ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۳۰ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ: ۱ مهر ۱۴۰۵

The Treasury of Persian Language and Literature

The Transformation of the Female Voice in Contemporary Persian Poetry: A Corpus-Based Analysis of Gender Discourse after the Constitutional Revolution

Farideh KhajehPour^{1*}

1. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Farhangian University, Tehran, Iran

*Corresponding Author's Email: Farideh.khajehpour@cfu.ac.ir

Abstract

The transformation of the female voice in contemporary Persian poetry represents one of the most significant manifestations of literary, social, and gender-related change after the Constitutional Revolution. This study examines how women gradually moved from being objects of representation to becoming speaking subjects endowed with agency in contemporary Persian poetry. The research adopts a mixed corpus-based and discourse-analytical approach and investigates a selected body of poems by women poets from different post-Constitutional periods in terms of lexical patterns, pronouns, verbs, collocations, and semantic fields. Particular attention is paid to concepts such as the body, love, home, family, motherhood, freedom, movement, silence, speech, and resistance. The findings indicate that the female voice has progressively shifted from a position largely defined by emotional and familial roles toward a more self-aware, interpretive, and agentive subject position. The increasing centrality of the first-person pronoun, the growing use of verbs associated with choice and action, the reconfiguration of the relationship between "I" and "you," the transformation of the body from an object of observation into a site of lived experience, and the broader participation of female speakers in social and public discourse constitute major indicators of this change. Concepts such as love, motherhood, and home have not disappeared; rather, they have been redefined from the perspective of women's lived experience. The results further suggest that the maturation of the female voice lies not in the emergence of a single homogeneous feminine language, but in the increasing plurality of speaking positions, experiences, and modes of self-definition. The corpus-based approach provides a systematic means of tracing these historical patterns and, when combined with discourse analysis, offers a more comprehensive understanding of the relationship among language, gender, and subjectivity in contemporary Persian poetry.

Keywords: *Female Voice, Contemporary Persian Poetry, Corpus-Based Analysis, Gender Discourse, Subjectivity, Agency, Post-Constitutional Period*



How to cite: KhajehPour, F. (2026). The Transformation of the Female Voice in Contemporary Persian Poetry: A Corpus-Based Analysis of Gender Discourse after the Constitutional Revolution. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 4(3), 1-20.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 29 June 2026

Revise Date: 14 September 2026

Accept Date: 21 September 2026

Publish Date: 23 September 2026

مقدمه

تحول شعر فارسی در دوره معاصر را نمی‌توان صرفاً در چارچوب دگرگونی وزن، زبان، تصویر یا قالب‌های ادبی توضیح داد، زیرا یکی از مهم‌ترین ابعاد این تحول، تغییر در جایگاه سوژه سخنگو و ظهور صداهایی است که در سنت کلاسیک امکان حضور مستقل، مستقیم و خودآگاه کمتری داشته‌اند. در میان این صداها، صدای زنانه جایگاهی ویژه دارد. زن در بخش گسترده‌ای از سنت شعر فارسی، پیش از آنکه خود به‌عنوان سوژه سخنگو ظاهر شود، در مقام معشوق، مادر، همسر، نماد زیبایی، موضوع اندرز یا عنصری در ساختار روایی شعر بازنمایی شده است. بررسی‌های مربوط به تصویر زن در شعر فارسی نشان داده‌اند که نحوه حضور زنان در متون ادبی کلاسیک عمیقاً با نظام‌های ارزشی، ساختارهای اجتماعی و الگوهای فرهنگی هر دوره پیوند داشته است (۱). حتی در آثاری که زنان از نقش روایی مهمی برخوردارند، مانند منظومه‌های غنایی، موقعیت آنان همواره در نسبت با ساختارهای گسترده‌تر عشق، خانواده، قدرت و اخلاق تعریف شده است (۲). از این رو، ظهور شاعران زن در دوران جدید را نمی‌توان فقط افزایش حضور یک گروه اجتماعی در عرصه ادبیات تلقی کرد؛ این تحول به معنای تغییر در موقعیت گفتار، امکان نام‌گذاری تجربه زنانه و بازتعریف رابطه زن با بدن، عشق، خانواده، جامعه، سیاست و خویشتن نیز هست.

انقلاب مشروطه یکی از مهم‌ترین نقاط عطف در تاریخ اجتماعی و ادبی ایران است، زیرا در این دوره مفهوم فرد، جامعه، آزادی، قانون، آموزش و مشارکت اجتماعی در فضای عمومی معنایی تازه یافت. تغییرات سیاسی و فرهنگی این دوره به تدریج شرایطی فراهم کرد که مسئله زن از حاشیه مباحث اجتماعی به یکی از موضوعات جدی مطبوعات، آموزش، ادبیات و گفتمان اصلاح اجتماعی تبدیل شود. بررسی بازتاب گفتمان اجتماعی در شعر دوره قاجار نشان می‌دهد که شعر این دوره صرفاً بازتاب احساسات

فردی نیست، بلکه می‌تواند محل ظهور تنش میان هنجارهای تثبیت‌شده و خواسته‌های نوظهور اجتماعی باشد (۳). در چنین بستری، زنان نیز به تدریج از موضوع گفتار دیگران به تولیدکنندگان گفتار تبدیل شدند. البته این فرایند تدریجی، نامتوازن و همراه با مقاومت‌های فرهنگی بود و صدای زنانه در نخستین مراحل ظهور خود ناگزیر درون ساختارهایی سخن می‌گفت که قواعد مشروعیت ادبی و اجتماعی آنها عمدتاً به‌وسیله مردان تثبیت شده بود. تاریخ شعر زنان ایران نیز نشان می‌دهد که شاعران زن برای تثبیت حضور خود در فضای ادبی با مجموعه‌ای از محدودیت‌های نهادی، اجتماعی و فرهنگی مواجه بوده‌اند و شکل‌گیری این حضور را باید در بستر همین دشواری‌ها مطالعه کرد (۴).

مفهوم «صدای زنانه» در این پژوهش به معنای مجموعه‌ای ثابت از ویژگی‌های زبانی که ذاتاً و همواره به زنان تعلق داشته باشد، در نظر گرفته نمی‌شود. صدای زنانه در اینجا نوعی موقعیت گفتمانی است که در آن تجربه، هویت و جهان از منظر سوژه‌ای زنانه سازمان می‌یابد و این سوژه قادر است خود، دیگری و روابط اجتماعی را از جایگاه خاص خویش نام‌گذاری و ارزیابی کند. چنین تعریفی مانع از فروکاستن شعر زنان به مجموعه‌ای از واژگان، مضامین یا عواطف از پیش تعیین‌شده می‌شود. نقد فمینیستی از دهه‌های پایانی قرن بیستم بر ضرورت مطالعه نوشتار زنان به‌مثابه حوزه‌ای دارای تاریخ، سنت و سازوکارهای خاص خود تأکید کرده است. در یکی از صورت‌بندی‌های تأثیرگذار این رویکرد، ادبیات زنان نه صرفاً بازتاب ساختارهای ادبی موجود، بلکه عرصه‌ای برای شکل‌گیری سنت‌ها و شیوه‌های بیان متفاوت تلقی می‌شود (۵). بر این اساس، مسئله اصلی فقط این نیست که زنان در شعر خود درباره چه موضوعاتی سخن می‌گویند، بلکه باید پرسید از چه موقعیتی سخن می‌گویند، چگونه خود را در زبان تثبیت می‌کنند و چه رابطه‌ای میان ساختارهای زبانی و عاملیت جنسیتی آنان برقرار می‌شود.

در شعر معاصر فارسی، اهمیت این مسئله با ظهور شاعرانی افزایش می‌یابد که «من» زنانه را به مرکز بیان شعری منتقل کرده‌اند. پژوهش‌هایی که به شعر سیمین بهبهانی پرداخته‌اند، نشان داده‌اند که زبان و سبک شعری او با مسائل هویت زنانه، نقش اجتماعی زنان و بازتعریف تجربه آنان پیوندی جدی دارد (6). بررسی گرایش‌های فمینیستی در شعر بهبهانی نیز نشان می‌دهد که بیان زنانه در آثار او از سطح توصیف وضعیت زن فراتر می‌رود و به نقد محدودیت‌های اجتماعی و بازاندیشی در ساختار قدرت جنسیتی نزدیک می‌شود (7). در شعر فروغ فرخزاد نیز مسئله جنسیت نه فقط در سطح مضمون، بلکه در سطح شیوه بازنمایی خود، دیگری، عشق، بدن و مناسبات قدرت قابل پیگیری است؛ مطالعه تطبیقی بازنمایی جنسیت در آثار فروغ و احمد شاملو نشان داده است که سازوکارهای زبانی نقش فعالی در تولید معانی جنسیتی دارند (8). در نتیجه، تحلیل تحول صدای زنانه نیازمند رویکردی است که بتواند هم تحولات واژگانی و ساختاری زبان و هم زمینه‌های گفتمانی و تاریخی آنها را هم‌زمان بررسی کند. یکی از محدودیت‌های بخشی از پژوهش‌های پیشین آن است که بر یک شاعر، یک دوره یا یک مضمون خاص متمرکز شده‌اند و در نتیجه امکان مشاهده تغییرات بلندمدت در الگوهای زبانی محدود شده است. برای مثال، پژوهش درباره زن در شعر نیما یوشیج نشان می‌دهد که حتی در شعر شاعری مرد و نوگرا نیز بازنمایی زن تابع دگرگونی‌های اجتماعی و زیبایی‌شناختی دوره جدید است (9). چنین مطالعاتی برای شناخت جایگاه زن در شعر معاصر ضروری‌اند، اما مسئله تحول تاریخی «صدای زنانه» نیازمند مقایسه‌ای گسترده‌تر میان نسل‌ها، دوره‌ها و الگوهای زبانی است. مطالعات زبان و جنسیت در شعر زنان نیز نشان داده‌اند که انتخاب‌های واژگانی و شیوه‌های بیان در میان شاعران مختلف می‌تواند تفاوت‌های قابل توجهی داشته باشد و هویت جنسیتی در هر متن به شکلی خاص ساخته شود (10). بر همین اساس، استفاده

از رویکرد پیکره‌بنیاد می‌تواند امکان مشاهده روندهایی را فراهم کند که در خوانش محدود چند شعر یا چند شاعر کمتر آشکار می‌شوند.

رویکرد پیکره‌بنیاد در این مقاله به معنای جایگزینی خوانش ادبی با شمارش واژگان نیست، بلکه ابزاری برای گسترش دامنه مشاهده و کشف الگوهای تکرارشونده در مجموعه‌ای از متون شعری است. داده‌های پیکره‌ای می‌توانند نشان دهند که چه واژگان، ضمایر، افعال، شبکه‌های معنایی و روابط هم‌آیندی در دوره‌های مختلف برجسته‌تر شده‌اند و سپس این الگوها را می‌توان در سطح گفتمانی تفسیر کرد. در مطالعه شعر زنان، این امکان اهمیت بیشتری دارد، زیرا بسیاری از تغییرات در صدای زنانه نه فقط در مضمون آشکار شعر، بلکه در نحوه استفاده از ضمیر اول‌شخص، افعال ارادی، افعال ادراکی، واژگان بدن، خانه، عشق، حرکت، آزادی و مقاومت منعکس می‌شوند. مطالعه تجربه‌های شخصی و بدنی در شعر زنان معاصر نیز نشان داده است که حوزه‌هایی مانند بدن، بیماری و حریم خصوصی می‌توانند به فضایی برای بازتعریف سوژگی زنانه تبدیل شوند (11). از این منظر، تحلیل پیکره به کشف نشانه‌های زبانی تحول کمک می‌کند و تحلیل گفتمان امکان توضیح معنای تاریخی و اجتماعی این نشانه‌ها را فراهم می‌سازد.

پژوهش حاضر با هدف تبیین تحول صدای زنانه در شعر فارسی معاصر از دوره پس از مشروطه تا دوره‌های متأخر انجام شده است. مسئله اصلی آن است که موقعیت زن به‌عنوان سوژه سخنگو چگونه در طول این دوره تاریخی دگرگون شده و این دگرگونی در چه الگوهای زبانی و گفتمانی بازتاب یافته است. تمرکز مقاله بر رابطه میان زبان و عاملیت است؛ بدین معنا که بررسی می‌شود زنان شاعر چگونه از طریق انتخاب واژگان، ساختار ضمایر، افعال، مفاهیم مربوط به بدن، عشق، خانواده، آزادی و جامعه، موقعیت خویش را در متن بازسازی کرده‌اند. پژوهش همچنین می‌کوشد نشان دهد که تحول صدای زنانه را نمی‌توان صرفاً به افزایش صراحت بیان

یا ورود موضوعات جدید تقلیل داد، بلکه این تحول شامل جابه‌جایی عمیق‌تری از «زن به‌مثابه موضوع بازنمایی» به «زن به‌مثابه تولیدکننده معنا» است. نوآوری اصلی پژوهش در پیوند دادن دیدگاه تاریخی و گفتمانی با منطق تحلیل پیکره‌ای و دنبال کردن الگوهای تغییر در یک بازه زمانی بلندمدت قرار دارد.

مبانی نظری و پیشینه پژوهش

مفهوم صدای زنانه در نقد ادبی معاصر با مسئله رابطه میان زبان، جنسیت، هویت و قدرت ارتباط مستقیم دارد. در ساده‌ترین سطح، می‌توان صدای زنانه را سخنی دانست که توسط زن تولید می‌شود، اما چنین تعریفی از نظر نظری کفایت ندارد، زیرا جنسیت نویسنده لزوماً تعیین‌کننده ساختار گفتمانی متن نیست و هر متن نوشته‌شده توسط زن الزاماً واجد نوعی گفتمان متمایز زنانه محسوب نمی‌شود. آنچه در تحلیل صدای زنانه اهمیت دارد، نحوه بر ساخته‌شدن جایگاه سخنگو در زبان است؛ یعنی اینکه «من» شعری چگونه خود را در برابر دیگری، جامعه، سنت، خانواده و ساختارهای قدرت تعریف می‌کند. نقد فمینیستی با انتقال توجه از تصویر زن در آثار مردان به تجربه نوشتن زنان، زمینه نظری مهمی برای این جابه‌جایی فراهم کرده است. Showalter در بحث از بوطیقای فمینیستی بر ضرورت مطالعه ادبیات زنان در چارچوب تجربه‌ها، سنت‌ها و ساختارهای خاص تولید ادبی آنان تأکید می‌کند (5). از این منظر، موضوع مطالعه فقط محتوای زنانه نیست، بلکه شیوه‌ای است که زنان از طریق آن به حوزه تولید معنا وارد می‌شوند.

تفکیک میان «بازنمایی زن» و «صدای زنانه» برای تحلیل تاریخی شعر فارسی اهمیت بنیادی دارد. زن ممکن است در یک متن به‌شدت برجسته باشد، اما همچنان از منظر سخنگویی بیرونی و در جایگاه موضوع نگاه توصیف شود. در بخش مهمی از سنت شعر فارسی، زن در ساختارهایی همچون معشوق، محبوب، مادر، همسر یا شخصیت داستانی حضور دارد و معنای او در نسبت با نیازهای

روایت یا نظام ارزشی متن شکل می‌گیرد. بررسی نقش زن در گونه‌های غنایی، تعلیمی و عرفانی نشان داده است که بازنمایی زن بسته به نوع ادبی و کارکرد گفتمانی متن تغییر می‌کند (1). مطالعه نقش زنان در منظومه‌های نظامی نیز نشان می‌دهد که شخصیت‌های زن می‌توانند دارای ویژگی‌های تصمیم‌گیرانه، عاطفی و کنشگر باشند، اما این عاملیت همواره درون منطق روایی و فرهنگی متن کلاسیک قرار دارد (2). حتی مقایسه نقش زنان در شاهنامه و نیلونگن نیز نشان می‌دهد که ساختارهای فرهنگی و حماسی در تعیین حدود کنش زنان نقشی تعیین‌کننده دارند (12). بنابراین، صرف حضور شخصیت زن را نمی‌توان معادل ظهور صدای زنانه دانست.

صدای زنانه زمانی معنای تحلیلی دقیق‌تری می‌یابد که خود زن به مرکز سازمان‌دهی تجربه تبدیل شود. این مرکزیت می‌تواند از طریق ضمیر اول‌شخص، بیان مستقیم میل، تعریف تجربه بدنی، ارزیابی روابط عاطفی، نقد محدودیت اجتماعی، ساختن حافظه شخصی یا بازاندیشی در نقش‌های جنسیتی شکل گیرد. در این چارچوب، عاملیت یکی از مفاهیم کلیدی است. عاملیت به توانایی سوژه برای تعریف موقعیت خود، انتخاب، مقاومت، بازتفسیر هنجارها و اثرگذاری بر روابط اجتماعی اشاره دارد. مطالعه بازنمایی عاملیت زنان در ادبیات معاصر فارسی نشان داده است که شخصیت‌های زن در آثار جدیدتر بیش از گذشته در مقام تصمیم‌گیرنده و مفسر تجربه خود ظاهر می‌شوند (13). هرچند پژوهش یادشده بر رمان متمرکز است، مفهوم عاملیت برای تحلیل شعر نیز کاربرد دارد، زیرا در شعر، افعال ارادی، ساختارهای اول‌شخص، خطاب مستقیم و واژگان مربوط به انتخاب و حرکت می‌توانند نشانه‌های زبانی عاملیت باشند.

در تحلیل شعر زنان، رابطه میان حریم خصوصی و عرصه عمومی نیز اهمیت زیادی دارد. تجربه‌هایی که در ساختارهای سنتی خصوصی تلقی می‌شوند، مانند بدن، رابطه عاطفی، مادری، بیماری،

تنهایی یا زندگی خانگی، هنگامی که در شعر به بیان عمومی درمی‌آیند، از سطح تجربه فردی فراتر می‌روند و می‌توانند به موضوعی اجتماعی و گفتمانی تبدیل شوند. بررسی شعر زنان معاصر در زمینه تجربه بدن و بیماری نشان داده است که بیان تجربه شخصی می‌تواند مرزهای میان خصوصی و عمومی را جابه‌جا کند (11). همین فرایند در شعر معاصر فارسی نیز قابل مشاهده است؛ بیان میل، تن، اضطراب، جدایی یا مادری دیگر صرفاً روایتی شخصی نیست، بلکه می‌تواند هنجارهای مسلط درباره آنچه زن مجاز به گفتن آن است را نیز به چالش بکشد. بنابراین، «شخصی» در شعر زنانه لزوماً غیرسیاسی یا غیرگفتمانی نیست، بلکه بسیاری از مهم‌ترین تحولات جنسیتی از طریق همین حوزه شخصی وارد زبان شعر می‌شوند.

در زمینه شعر معاصر ایران، فروغ فرخزاد یکی از مهم‌ترین نقاط عطف در تحول جایگاه سوژه زنانه به شمار می‌رود. اهمیت شعر او فقط در طرح موضوعاتی چون عشق، بدن یا رابطه زن و مرد نیست، بلکه در این واقعیت است که سخنگوی زن در بسیاری از اشعار او خود را به‌عنوان مرکز ادراک، میل و قضاوت تثبیت می‌کند. تحلیل ترکیبی شعر فروغ و شاملو نشان داده است که بازنمایی جنسیت به‌وسیله ساختارهای شناختی و گفتمانی تولید می‌شود و تفاوت در موقعیت سخنگو بر نحوه ساخت زن و مرد در متن اثر می‌گذارد (8). در شعر فروغ، «من» زنانه اغلب از جایگاه صرفاً موضوع عشق بیرون می‌آید و خود به دارنده میل، تجربه و داوری تبدیل می‌شود. این تغییر را باید نه تنها تحول محتوایی، بلکه تحول در ساختار سوژگی شعری دانست.

سیمین بهبهانی نمونه دیگری از توسعه و تثبیت صدای زنانه در شعر معاصر است. بررسی سبک‌شناختی و جنسیتی آثار او نشان داده است که زبان، مضامین اجتماعی و تجربه زنانه در شعرش به‌شکلی درهم‌تنیده عمل می‌کنند (6). در این شعر، زن صرفاً درباره «مسائل زنان» سخن نمی‌گوید، بلکه از موضع یک شهروند،

ناظر اجتماعی، عاشق، مادر و فردی دارای حافظه تاریخی وارد گفت‌وگو با جامعه می‌شود. مطالعات مربوط به گرایش‌های فمینیستی در شعر بهبهانی نیز نشان می‌دهد که انتقاد از محدودیت‌های جنسیتی در آثار او با مسائل گسترده‌تر عدالت، آزادی و منزلت انسانی پیوند دارد (7). این ویژگی نشان می‌دهد که صدای زنانه در سیر تحول خود از تمرکز بر امکان سخن گفتن درباره تجربه زن به امکان سخن گفتن درباره جامعه از منظر زن گسترش می‌یابد.

در کنار این نمونه‌ها، مطالعه زبان و جنسیت در شعر طاهره صفارزاده و فدوی طوقان نشان می‌دهد که شاعران زن لزوماً الگوی واحدی از زبان جنسیتی ارائه نمی‌کنند و تفاوت‌های تاریخی، ایدئولوژیک و فرهنگی بر شیوه بازنمایی زن اثرگذارند (10). بنابراین، سخن گفتن از «صدای زنانه» نباید به معنای فرض وجود یک زبان واحد برای تمام زنان باشد. صدای زنانه یک مفهوم تاریخی و متکثر است که می‌تواند در یک دوره بیشتر بر هویت فردی و عاطفی و در دوره‌ای دیگر بر مقاومت اجتماعی، دین، سیاست، جنگ یا هویت جمعی متمرکز باشد. این تکرار برای رویکرد پیکره‌بنیاد نیز اهمیت دارد، زیرا هدف تحلیل نباید یافتن فهرستی ثابت از «واژگان زنانه» باشد، بلکه باید تغییر روابط میان واژگان و شبکه‌های معنایی در طول زمان مطالعه شود.

رابطه میان شعر زنان و تجربه دینی نیز پیچیدگی صدای زنانه را نشان می‌دهد. مطالعه Haeri درباره زنان، دعا و شعر در ایران نشان می‌دهد که تجربه دینی زنان می‌تواند در قالب زبان عاطفی، شخصی و شاعرانه صورت‌بندی شود و مرز میان تجربه خصوصی، زبان دینی و خودبیانگری را تغییر دهد (14). از این منظر، سوژگی زنانه تنها در تقابل مستقیم با سنت یا دین شکل نمی‌گیرد؛ گاه زنان با بازتفسیر زبان سنتی و دینی، فضای تازه‌ای برای بیان خود ایجاد می‌کنند. این نکته برای مطالعه شعر فارسی اهمیت دارد، زیرا تحول صدای زنانه همواره مسیر خطی از «سنت» به «مدرنیته» یا از

«محدودیت» به «رهایی» ندارد، بلکه در بسیاری از موارد از طریق مذاکره با عناصر سنتی و بازتعریف آنها تحقق می‌یابد.

پیشینه مطالعات زن در شعر فارسی را می‌توان به‌طور کلی در چند جهت مشاهده کرد. بخشی از پژوهش‌ها بر جایگاه و تصویر زن در ادبیات کلاسیک تمرکز داشته‌اند. در این دسته، نقش زن در منظومه‌های روایی، حماسی، غنایی و عرفانی بررسی شده است (۱۵). بخشی دیگر به تحول این تصویر در شعر معاصر، حتی در آثار شاعران مرد، پرداخته‌اند؛ برای نمونه، بررسی زن در شعر نیما یوشیج نشان می‌دهد که نگاه به زن در شعر نو با برخی دگرگونی‌های اجتماعی و زیبایی‌شناختی همراه شده است (۹). گروه دیگری از مطالعات، مستقیماً شعر زنان را موضوع قرار داده و بر زبان، سبک، هویت، مقاومت یا گرایش‌های فمینیستی تمرکز کرده‌اند (۷). این پژوهش‌ها زمینه ارزشمندی برای شناخت ابعاد مختلف موضوع فراهم کرده‌اند، اما غالباً تحلیل آنها به شاعر یا مجموعه‌ای محدود از آثار اختصاص یافته است.

از سوی دیگر، مطالعات اجتماعی ادبیات زنان نشان می‌دهد که شکل‌گیری صدای زنانه را باید در ارتباط با تغییرات ساختاری جامعه مطالعه کرد. شاعران زن ایرانی در مسیر تثبیت موقعیت ادبی خود با محدودیت‌هایی مواجه بوده‌اند که مستقیماً به هنجارهای جنسیتی و ساختار فضای عمومی مربوط بوده است (۴). بنابراین، زبان شعر زنان صرفاً نتیجه انتخاب زیبایی‌شناختی فردی نیست، بلکه پاسخی به موقعیت تاریخی نیز محسوب می‌شود. در دوره‌هایی که سخن گفتن مستقیم درباره تجربه خصوصی زن پرهزینه یا نامتعارف بوده است، زبان ممکن است به سمت استعاره، پوشیدگی، جابه‌جایی ضمیر یا رمزگذاری حرکت کند؛ در دوره‌هایی که امکان حضور اجتماعی و ادبی زنان گسترش یافته، بیان مستقیم‌تر هویت و نقد روابط جنسیتی نیز می‌تواند افزایش یابد. مطالعه گفتمان اجتماعی شعر دوره قاجار نیز نشان می‌دهد که

شعر در دوره‌های گذار تاریخی قادر است تغییر ارزش‌ها و روابط قدرت را منعکس کند (۳).

بر این مبنا، چارچوب نظری پژوهش حاضر بر سه مفهوم سوژگی، عاملیت و گفتمان استوار است. سوژگی به نحوه ساخته شدن «من» زنانه در متن اشاره دارد؛ عاملیت نشان می‌دهد این «من» تا چه اندازه خود را قادر به انتخاب، کنش و تعریف موقعیت خویش می‌سازد؛ و گفتمان ناظر بر شبکه وسیع‌تری از معانی است که تعیین می‌کند زن، مرد، عشق، خانواده، بدن، آزادی و جامعه چگونه قابل فهم و بیان می‌شوند. تحلیل پیکره‌بنیاد در این چارچوب ابزاری برای شناسایی منظم نشانه‌های زبانی این سه سطح است. به جای اینکه تحول صدای زنانه فقط بر اساس نمونه‌های مشهور یا برداشت‌های شهودی بررسی شود، می‌توان توزیع ضمائر، افعال و حوزه‌های معنایی را در مجموعه بزرگ‌تری از متون مقایسه کرد و سپس این تفاوت‌ها را در بافت تاریخی تفسیر کرد. بدین ترتیب، پژوهش حاضر می‌کوشد فاصله میان مطالعات ادبی تفسیری و تحلیل نظام‌مند داده‌های زبانی را کاهش دهد.

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر از رویکردی ترکیبی و پیکره‌بنیاد برای بررسی تحول صدای زنانه در شعر فارسی معاصر استفاده می‌کند. مبنای اصلی طراحی پژوهش آن است که تحول گفتمان جنسیت را نمی‌توان تنها از طریق بررسی مضمون‌های آشکار یا مطالعه موردی چند شعر شناخته‌شده سنجید، بلکه لازم است الگوهای زبانی تکرارشونده در یک مجموعه متنی گسترده و از نظر تاریخی قابل مقایسه بررسی شوند. در عین حال، داده‌های کمی نیز به‌تنهایی قادر به توضیح معنای فرهنگی و تاریخی این الگوها نیستند. ازاین‌رو، روش پژوهش بر تلفیق تحلیل پیکره‌ای با خوانش گفتمانی استوار شده است؛ به این معنا که ابتدا الگوهای واژگانی، دستوری و معنایی شناسایی می‌شوند و سپس این الگوها در ارتباط با ساختارهای جنسیتی، اجتماعی و ادبی دوره‌های مختلف تفسیر

می‌شوند. چنین روشی اجازه می‌دهد تحول صدای زنانه نه به شکل مجموعه‌ای از دآوری‌های پراکنده، بلکه به صورت روندی تاریخی در سازمان‌دهی زبان مطالعه شود.

پیکره پژوهش از نمونه‌ای هدفمند از شعر شاعران زن فارسی‌زبان در دوره پس از مشروطه تا شعر معاصر تشکیل می‌شود. معیار انتخاب متون، برخورداری شاعر از حضور قابل توجه در تاریخ شعر معاصر، دسترسی به مجموعه شعری معتبر، امکان تعیین تقریبی دوره زمانی تولید آثار و تنوع در موقعیت نسلی و سبکی بوده است. انتخاب شاعران از نسل‌های مختلف به این دلیل اهمیت دارد که مطالعه تحول گفتمانی مستلزم مقایسه میان موقعیت‌هایی است که در آنها ساختار اجتماعی و انتظارات مربوط به نقش زنان یکسان نبوده است. تاریخ ادبیات زنان ایران نشان می‌دهد که حضور شاعران زن در فضای رسمی ادبی به تدریج گسترش یافته و تجربه نسل‌های مختلف از امکان انتشار، شهرت و حضور در عرصه عمومی تفاوت داشته است (4). بر همین اساس، پیکره به گونه‌ای سازمان یافته که بتواند گذار از مراحل نخستین حضور زنان در شعر نوین تا تثبیت سوژه زنانه در دوره‌های متأخر را بازنمایی کند.

در طراحی تاریخی پیکره، دوره‌بندی به عنوان ابزاری تحلیلی و نه مرزبندی مطلق در نظر گرفته شده است. مرحله نخست به سال‌های نزدیک به مشروطه و دوره‌ای اختصاص دارد که گفتار اجتماعی درباره زن، آموزش، خانواده و مشارکت اجتماعی در حال گسترش است. مرحله دوم با تثبیت شعر نو و تحول ساختار ادبی همراه است؛ در این دوره تغییر فرم شعر با تحول در موقعیت سخنگو و موضوعات قابل بیان هم‌زمان می‌شود. بررسی جایگاه زن در شعر نیما نشان داده است که تحول شعر نو حتی در آثار شاعران مرد نیز با جابه‌جایی در شیوه بازنمایی زن همراه بوده است (9). مرحله سوم به دوره‌ای تعلق دارد که شاعرانی مانند فروغ فرخزاد امکان بیان آشکارتر تجربه فردی و جنسیتی را گسترش می‌دهند. مرحله

بعدی با توسعه شعر اجتماعی زنان و ظهور صداهایی چون سیمین بهبهانی و طاهره صفارزاده همراه است؛ پژوهش‌های مربوط به زبان و جنسیت در شعر این شاعران نیز بر تفاوت الگوهای گفتمانی و ایدئولوژیک میان آنان تأکید کرده‌اند (10). مرحله متأخر پیکره نیز شعر زنان در دهه‌های اخیر را شامل می‌شود که تنوع تجربه‌های فردی، اجتماعی و هویتی در آن افزایش یافته است.

پس از گردآوری متون، داده‌ها برای تحلیل زبانی استانداردسازی می‌شوند. این مرحله شامل یکسان‌سازی شکل حروف، حذف نشانه‌های غیرمتنی مرتبط با صفحه‌آرایی، تفکیک عنوان از متن شعر و کنترل مواردی است که ممکن است فراوانی واژگان را به شکل مصنوعی تغییر دهند. با توجه به تفاوت نظام املائی مجموعه‌های شعری منتشرشده در دوره‌های مختلف، صورت‌های املائی هم‌ارز تا حد امکان یکسان در نظر گرفته می‌شوند تا اختلاف رسم الخط به عنوان اختلاف معنایی ثبت نشود. با این حال، ویژگی‌هایی که بخشی از سبک شاعرانه محسوب می‌شوند حذف نمی‌شوند، زیرا ساختار زبان شعر خود یکی از منابع اصلی تحلیل است. هدف از پاک‌سازی متن، تبدیل شعر به نثر استاندارد نیست، بلکه کاهش نویزهایی است که از تفاوت چاپ، تایپ یا نسخه ناشی می‌شوند.

واحد تحلیل در سطح نخست واژه و در سطح دوم ترکیب و بافت جمله یا سطر شعری است. در سطح واژگانی، توزیع واژه‌هایی که به حوزه‌های معنایی بدن، عاطفه، خانواده، خانه، عشق، مرد، زن، مادر، فرزند، آزادی، جامعه، ترس، حرکت، سکوت، سخن، مرگ و زندگی مربوطاند بررسی می‌شود. انتخاب این حوزه‌ها نه بر اساس این فرض که همه شاعران زن الزاماً درباره آنها سخن می‌گویند، بلکه بر اساس نقش بالقوه آنها در ساختن موقعیت جنسیتی انجام شده است. مطالعات پیشین درباره شعر و تجربه زنان نشان می‌دهند که موضوعاتی مانند بدن و حریم شخصی می‌توانند بخشی از ساختار هویتی شعر زنان باشند (11). همچنین،

مطالعات شعر سیمین بهبهانی نشان داده‌اند که حوزه‌های اجتماعی و جنسیتی در زبان شاعر به یکدیگر پیوند می‌خورند و نمی‌توان آنها را کاملاً از هم جدا کرد (6).

در سطح دستوری، ضمایر و افعال از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. فراوانی و بافت کاربرد «من»، «ما»، «تو»، «او» و صورت‌های مختلف ارجاع به زن و مرد بررسی می‌شود. هدف از این تحلیل، تعیین صرف فراوانی ضمیر اول شخص نیست، بلکه بررسی نوع رابطه‌ای است که میان سخنگو و دیگران ساخته می‌شود. «من» ممکن است سوژه‌ای کنشگر، ناظر، عاشق، قربانی، معترض یا خاطره‌گو باشد و هر یک از این موقعیت‌ها از طریق افعال و مکمل‌های متفاوتی ساخته می‌شوند. بنابراین، افعال نیز بر اساس کارکرد تقریبی آنها در گروه‌هایی چون افعال ادراک، احساس، گفتار، حرکت، انتخاب، اجبار و مقاومت مطالعه می‌شوند. اگر «من» بیشتر با افعال انفعالی، محدودیت و رنج همراه شود، ساختار سوژگی با حالتی متفاوت از زمانی مواجه است که همین ضمیر با افعال انتخاب، خواستن، رفتن، گفتن، ساختن و تغییر همراه می‌شود.

تحلیل هم‌آیندی بخش دیگری از روش پژوهش است. واژگان منفرد معمولاً معنای گفتمانی خود را از روابطی می‌گیرند که با واژگان دیگر برقرار می‌کنند. برای مثال، حضور واژه «خانه» به تنهایی نمی‌تواند نشان دهد خانه فضایی امن، محدودکننده، عاطفی، خانوادگی یا محل مقاومت است. بررسی واژگانی که در مجاورت یا بافت معنایی آن ظاهر می‌شوند، می‌تواند جهت‌گیری گفتمانی آن را روشن کند. همین منطق درباره «بدن»، «عشق»، «مرد»، «آزادی» و «مادر» نیز صادق است. در تحلیل گفتمان جنسیت، نوع صفت‌ها، افعال و نقش‌های نحوی همراه با این واژگان می‌تواند نشان دهد که یک مفهوم چگونه در دوره‌های مختلف بازتعریف شده است. مطالعه بازنمایی جنسیت در شعر معاصر نیز نشان داده است که نقش واژگان و ساختارهای شناختی در شکل‌دهی تصویر زن و مرد اساسی است (8).

پس از استخراج الگوهای زبانی، مرحله تفسیر گفتمانی انجام می‌شود. در این مرحله، نمونه‌هایی از شعرهایی که الگوی پیکره‌ای را به صورت برجسته نشان می‌دهند مورد خوانش دقیق قرار می‌گیرند. تحلیل کیفی برای جلوگیری از تفسیر مکانیکی داده‌های کمی ضروری است، زیرا یک واژه واحد ممکن است در دوره‌ها یا شاعران مختلف کارکردی متفاوت داشته باشد. برای نمونه، واژه «سکوت» می‌تواند نشانه سرکوب، انتخاب آگاهانه، تجربه عرفانی یا فاصله‌گیری از دیگری باشد. همچنین واژه «مادر» می‌تواند به نقش سنتی خانوادگی، تجربه زیسته بدن، حافظه بین‌نسلی یا استعاره‌ای برای وطن اشاره کند. مطالعه تجربه دینی زنان در ایران نیز نشان می‌دهد که زبان شخصی و عاطفی می‌تواند هم‌زمان معانی فردی، دینی و اجتماعی داشته باشد (14). از این رو، داده‌های پیکره‌ای همواره در بافت متنی خود بازخوانی می‌شوند.

یکی دیگر از محورهای روش‌شناختی، توجه به تفاوت میان «موضوع زن» و «صدای زن» است. ممکن است واژگان مربوط به زن یا مسائل زنان در متنی فراوان باشد، اما سخنگوی متن همچنان خود را در جایگاهی وابسته یا بیرونی نسبت به این تجربه قرار دهد. به همین دلیل، شاخص‌های اصلی تحلیل صرفاً بسامد واژگان جنسیتی نیستند، بلکه نحوه سازمان‌دهی روابط نحوی و معنایی در اطراف سوژه اهمیت دارد. مفهوم عاملیت در این مرحله نقش مرکزی دارد. پژوهش‌های ادبی درباره بازنمایی زنان نشان داده‌اند که عاملیت را می‌توان از طریق میزان حضور شخصیت زن در تصمیم‌گیری و تفسیر تجربه خود بررسی کرد (13). در شعر، این مفهوم به صورت زبانی بازتعریف می‌شود و از طریق افعال ارادی، گزاره‌های ارزشی، ساختار خطاب و توانایی «من» برای تعریف خود و دیگری قابل مطالعه است.

در نهایت، تحلیل تاریخی نتایج به‌گونه‌ای انجام می‌شود که تغییرات زبان شعر از تغییرات اجتماعی کاملاً جدا در نظر گرفته نشوند. دوران مشروطه و پس از آن دوره گسترش مفاهیمی چون

آموزش، مشارکت و حقوق اجتماعی است و این تغییرات در ادبیات نیز بازتاب یافته‌اند. بررسی گفتمان اجتماعی شعر زنان در اواخر قاجار نشان داده است که متن ادبی می‌تواند عرصه بازتاب و بازسازی تحولات اجتماعی باشد (3). با این حال، پژوهش حاضر رابطه میان جامعه و شعر را رابطه‌ای مکانیکی نمی‌داند؛ تغییر زبان شاعرانه فقط «بازتاب» مستقیم تغییر جامعه نیست، بلکه شعر خود نیز یکی از فضاها تولید معنا و بازتعریف هویت است. بنابراین، هدف روش‌شناسی پژوهش آن است که نشان دهد چگونه تحول تاریخی امکان‌های زبانی تازه‌ای برای سوژه زنانه ایجاد کرده و شاعران چگونه این امکان‌ها را توسعه داده، تغییر داده یا در برابر محدودیت‌های آنها مقاومت کرده‌اند.

یافته‌ها و تحلیل

تحلیل پیکره نشان می‌دهد که مهم‌ترین تحول در صدای زنانه را باید در جابه‌جایی موقعیت زن از موضوع توصیف به مرکز ادراک و بیان جست‌وجو کرد. در لایه‌های قدیمی‌تر سنت شعری، زن اغلب از طریق نگاه دیگری تعریف می‌شود و ویژگی‌های او در نسبت با زیبایی، عشق، خانواده یا نقش روایی معنا می‌یابد. پژوهش درباره تصویر زن در شعر فارسی نیز نشان داده است که زنان در بخش گسترده‌ای از سنت ادبی در قالب نقش‌هایی از پیش تثبیت‌شده بازنمایی شده‌اند (15). در منظومه‌های کلاسیک، زنان ممکن است از قدرت تصمیم‌گیری یا جایگاه روایی قابل توجهی برخوردار باشند، اما ساختار روایت همچنان در تعیین حدود سخن و کنش آنها نقش اساسی دارد (2). در پیکره شعر معاصر زنان، این الگو به تدریج تغییر می‌کند و «من» زنانه از جایگاه موضوع تجربه دیگری به تولیدکننده روایت تجربه خود انتقال می‌یابد. این جابه‌جایی در سطح زبان از طریق افزایش مرکزیت ضمیر اول‌شخص، افعال ادراکی و ارادی و گزاره‌هایی دیده می‌شود که در آنها سخنگو نه صرفاً آنچه بر او گذشته، بلکه تفسیر خود از آن تجربه را بیان می‌کند.

تحول ضمیر «من» یکی از آشکارترین نشانه‌های این تغییر است. در دوره‌های ابتدایی، من زنانه در بسیاری از موارد همچنان درون ساختارهای متعارف عاشقانه و عاطفی قرار دارد و بخش قابل توجهی از هویت آن در نسبت با «تو» تعریف می‌شود. با گسترش شعر نو و افزایش حضور شاعران زن، «من» به تدریج استقلال معنایی بیشتری پیدا می‌کند. این «من» نه فقط دوست می‌دارد یا رنج می‌کشد، بلکه می‌بیند، می‌اندیشد، انتخاب می‌کند، به یاد می‌آورد، اعتراض می‌کند و نسبت خود با جهان را تفسیر می‌کند. شعر فروغ فرخزاد نقطه مهمی در این مسیر است، زیرا ساختار گفتار او در بسیاری از موارد تجربه فردی زن را به مرکز معنا منتقل می‌کند. مطالعه بازنمایی جنسیت در آثار فروغ نشان می‌دهد که موقعیت سخنگو و ساختارهای شناختی متن نقش مهمی در بازسازی مناسبات زن و مرد دارند (8). در چنین الگویی، «من» دیگر تنها در پاسخ به حضور مرد شکل نمی‌گیرد، بلکه واجد تاریخ، بدن، حافظه و چشم‌انداز مستقل می‌شود.

رابطه میان «من» و «تو» نیز در طول این تحول تغییر می‌کند. در الگوی عاشقانه سنتی، «تو» غالباً مرکز ارزش و میل است و «من» در فاصله، اشتیاق یا محرومیت نسبت به او تعریف می‌شود. در صدای زنانه معاصر، این رابطه متقارن‌تر و گاه منازعه‌آمیز می‌شود. «تو» دیگر فقط معشوقی آرمانی نیست، بلکه می‌تواند شریک عاطفی، مردی صاحب قدرت، مخاطب اجتماعی یا حتی نماینده نظامی از ارزش‌ها باشد. این تغییر موجب می‌شود عشق از ساختار یک‌سویه ستایش یا فقدان به حوزه‌ای برای مذاکره درباره اختیار، بدن، برابری و جدایی تبدیل شود. گرایش‌های فمینیستی در شعر سیمین بهبهانی نیز نشان می‌دهد که رابطه زن و مرد در بسیاری از موارد با پرسش از نابرابری و محدودیت اجتماعی پیوند می‌یابد (7). بدین ترتیب، گفتمان عاشقانه به یکی از فضاها اصلی تحول جنسیتی تبدیل می‌شود.

واژگان بدن نیز در تحول صدای زنانه نقش محوری دارند. در بسیاری از ساختارهای ادبی سنتی، بدن زن موضوع نگاه، توصیف و زیبایی‌شناسی است؛ چشم، مو، لب، چهره و قامت در نظام استعاره‌ای تثبیت‌شده‌ای قرار دارند که در آن زن غالباً موضوع دیدن است. در شعر معاصر زنان، بدن به تدریج از «بدن دیده‌شده» به «بدن تجربه‌شده» تبدیل می‌شود. این تفاوت از نظر گفتمانی اساسی است، زیرا در حالت دوم زن از درون بدن خود سخن می‌گوید و تجربه جسمانی را به بخشی از خودآگاهی تبدیل می‌کند. پژوهش درباره تجربه بیماری در شعر زنان معاصر نشان داده است که بدن می‌تواند به فضایی برای بیان آسیب‌پذیری، حریم شخصی و هویت تبدیل شود (11). در شعر فارسی معاصر نیز حضور واژگان مربوط به تن، لمس، زخم، تولد، خستگی یا میل را می‌توان بخشی از همین تغییر در زاویه دید دانست.

این تغییر در گفتمان بدن، هم‌زمان با تحول مفهوم حریم خصوصی است. آنچه در یک نظام فرهنگی موضوعی شخصی و غیرقابل بیان تلقی می‌شود، در شعر می‌تواند به موضوع گفتار عمومی تبدیل شود. زن شاعر با سخن گفتن از تجربه‌هایی که پیش‌تر کمتر مجال بیان مستقیم داشتند، نه تنها تجربه خود را ثبت می‌کند، بلکه مرز میان موضوعات «مجاز» و «نامجاز» در شعر را نیز جابه‌جا می‌سازد. این جابه‌جایی ضرورتاً با صراحت یکسان در همه شاعران همراه نیست؛ برخی از استعاره، برخی از زبان روایی و برخی از بیان مستقیم بهره می‌گیرند. با این حال، وجه مشترک آن است که زن اختیار بیشتری در تعریف تجربه شخصی خود به دست می‌آورد. در اینجا صدای زنانه به معنای اختیار نام‌گذاری است؛ یعنی سوژه زن می‌تواند خود تعیین کند که عشق، بدن، رنج یا تنهایی چگونه باید توصیف شود.

حوزه خانه و خانواده نیز در پیکره دچار تحول معنایی قابل توجهی است. خانه در مراحل نخست بیشتر با مفاهیم امنیت، پیوند عاطفی، وظیفه، انتظار و محدودیت هم‌زمان ارتباط دارد. اما در دوره‌های

بعدی این واژه به فضایی چندمعنا تبدیل می‌شود؛ خانه می‌تواند محل خاطره، محبت، تنهایی، کار نامرئی، مراقبت، محدودیت یا حتی ترک و گسست باشد. این چندمعنایی نشان می‌دهد که نقش‌های خانوادگی دیگر به‌عنوان هویت‌های طبیعی و بدون مسئله پذیرفته نمی‌شوند، بلکه در زبان شعر مورد بازاندیشی قرار می‌گیرند. مطالعه عاملیت زنان در ادبیات معاصر نیز نشان داده است که زنان در متون جدیدتر بیش از پیش نقش خود در خانواده و جامعه را ارزیابی و بازتفسیر می‌کنند (13). در شعر، این بازتفسیر گاه با بیان صریح تعارض و گاه با بازتعریف مفاهیمی چون مادر، همسر و خانه صورت می‌گیرد.

مادری در این میان نمونه‌ای روشن از تحول گفتمان جنسیت است. در الگوی سنتی، مادری اغلب به‌عنوان نقش اخلاقی و عاطفی مثبت بازنمایی می‌شود و با ایثار، مراقبت و فداکاری پیوند می‌خورد. در شعر معاصر زنان، این معانی همچنان حضور دارند، اما تجربه مادری ابعاد پیچیده‌تری پیدا می‌کند. زن شاعر می‌تواند هم‌زمان محبت، خستگی، اضطراب، مسئولیت، ازخودگذشتگی و محدودیت را بیان کند. بدین ترتیب، مادری از نماد انتزاعی به تجربه زیسته تبدیل می‌شود. این تغییر با افزایش کلی حضور تجربه شخصی در شعر زنان هم‌راستا است و نشان می‌دهد که صدای زنانه نه لزوماً با رد نقش‌های سنتی، بلکه با بازتعریف آنها از درون تجربه زن ساخته می‌شود.

گفتمان عشق نیز یکی از حوزه‌هایی است که بیشترین تغییر را نشان می‌دهد. در شعر سنتی، نقش‌های عاشق و معشوق تا حد زیادی در چارچوب‌های تثبیت‌شده ادبی شکل گرفته‌اند. در شعر زنان معاصر، زن می‌تواند آشکارا در جایگاه عاشق قرار گیرد و میل خود را بیان کند. این جابه‌جایی ساده به نظر می‌رسد، اما از نظر گفتمانی تغییر بزرگی است، زیرا سوژه زن دیگر صرفاً موضوع خواست دیگری نیست. در شعر فروغ، رابطه عاشقانه بخشی از خودشناسی و تجربه وجودی سخنگوی زن است و تحلیل گفتمانی

آثار او نیز نشان داده است که جنسیت در این روابط از طریق انتخاب‌های زبانی خاص ساخته می‌شود (۸). در شعر سیمین بهبهانی، عشق نیز از زمینه اجتماعی جدا نیست و رابطه فردی می‌تواند به بستری برای سخن گفتن درباره آزادی، نابرابری و شأن انسانی تبدیل شود (۶).

هم‌زمان با تقویت «من» فردی، حضور «ما» نیز در برخی دوره‌ها گسترش می‌یابد. «ما» می‌تواند نشان‌دهنده گذار از تجربه فردی به تجربه جمعی زنان باشد. هنگامی که سخنگو از رنج یا محدودیت به‌عنوان مسئله‌ای صرفاً شخصی فاصله می‌گیرد و آن را به گروهی وسیع‌تر مرتبط می‌کند، صدای زنانه از خودبیانگری فردی به گفتمان اجتماعی نزدیک می‌شود. این تحول به‌ویژه در شعرهایی آشکار است که موضوعاتی چون تبعیض، خشونت، محرومیت، جنگ یا محدودیت اجتماعی را مطرح می‌کنند. پژوهش درباره رشد تاریخی شاعران زن ایرانی نیز نشان داده است که دشواری‌های مشترک اجتماعی بخشی از زمینه شکل‌گیری آگاهی جمعی در میان زنان نویسنده و شاعر بوده است (۴). بدین ترتیب، «ما» نه جایگزین «من»، بلکه گسترش آن به سطح تجربه جمعی است.

گسترش حوزه واژگانی آزادی، حرکت و اعتراض از دیگر نشانه‌های مهم تحول است. در مراحل متأخرتر، افعالی که حرکت و انتخاب را نشان می‌دهند در ساخت صدای زنانه اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. رفتن، خواستن، گفتن، ایستادن، شکستن، ساختن و عبور کردن می‌توانند در سطح گفتمانی نشانه انتقال از وضعیت تحمل به وضعیت کنش باشند. این تحول را نباید فقط در قالب فمینیسم صریح تفسیر کرد، زیرا همه شاعران زن از زبان ایدئولوژیک یا سیاسی استفاده نمی‌کنند. با این حال، حتی بیان حق انتخاب در روابط شخصی نیز می‌تواند بخشی از گفتمان عاملیت باشد. تحلیل شعر سیمین بهبهانی نشان داده است که مسائل جنسیتی در آثار او با نگرانی‌های اجتماعی گسترده‌تری پیوند دارند

(۷). همین پیوند میان فردی و اجتماعی یکی از ویژگی‌های مهم صدای زنانه در دوره‌های متأخر است.

دین و معنویت نیز در این سیر به شیوه‌ای پیچیده بازنمایی می‌شوند. بر خلاف الگوهایی که تحول صدای زنانه را صرفاً به فاصله گرفتن از سنت مرتبط می‌کنند، بخشی از شعر زنان از مفاهیم دینی و معنوی برای ساخت هویت و بیان تجربه شخصی بهره می‌گیرد. Haeri نشان می‌دهد که زنان ایرانی در حوزه دعا و شعر می‌توانند رابطه‌ای شخصی و عاطفی با زبان دینی برقرار کنند که با اشکال رسمی گفتار دینی تفاوت دارد (۱۴). بنابراین، صدای زنانه ممکن است در برخی متون از طریق بازخوانی مفاهیم دینی شکل گیرد، نه با حذف آنها. چنین وضعیتی نشان می‌دهد که تحول گفتمان جنسیت الزاماً حرکت خطی از سنت به گسست نیست، بلکه می‌تواند شامل تصاحب مجدد زبان‌های موجود و استفاده متفاوت از آنها باشد.

تحلیل تاریخی پیکره همچنین نشان می‌دهد که صدای زنانه به‌تدریج از تمرکز شدید بر مشروعیت سخن گفتن فاصله می‌گیرد. در نسل‌های اولیه، خود عمل سخن گفتن زن در فضای ادبی معنایی اجتماعی دارد و گاه متن ناگزیر به توجیه یا تعدیل حضور سخنگوی زن است. با تثبیت بیشتر شاعران زن در فضای ادبی، این نیاز کاهش می‌یابد و سخنگوی زن بدون توضیح یا دفاع از حق حضور خود وارد موضوعات مختلف می‌شود. این تحول را می‌توان یکی از عمیق‌ترین نشانه‌های عادی‌شدن سوژگی زنانه دانست. گسترش حضور زنان در شعر معاصر در شرایطی شکل گرفته که آنان برای تثبیت جایگاه حرفه‌ای و ادبی خود با موانع تاریخی روبه‌رو بوده‌اند (۴). بنابراین، عادی‌شدن «من» زنانه خود نتیجه یک فرایند تاریخی طولانی است.

از سوی دیگر، تحول صدای زنانه به حذف تفاوت‌های فردی میان شاعران منجر نمی‌شود. یکی از یافته‌های مهم تحلیل آن است که با افزایش عاملیت، تنوع صدا نیز افزایش می‌یابد. در دوره‌های

متأخر نمی‌توان از یک زبان واحد زنانه سخن گفت. برخی شاعران بر تجربه فردی و عاطفی تمرکز می‌کنند، برخی مسائل اجتماعی و سیاسی را برجسته می‌سازند، برخی از زبان دینی یا اسطوره‌ای بهره می‌گیرند و برخی به تجربه بدن، شهر، مهاجرت یا حافظه می‌پردازند. مقایسه زبان و جنسیت در شعر طاهره صفارزاده و فدوی طوقان نیز نشان داده است که تفاوت زمینه‌های فکری و اجتماعی می‌تواند به شکل‌گیری الگوهای متفاوت زنانه در شعر منجر شود (10). بنابراین، بلوغ صدای زنانه را شاید بتوان بیش از هر چیز در امکان تکرار آن مشاهده کرد.

یکی دیگر از تحولات قابل توجه، تغییر رابطه میان زن و فضای اجتماعی است. در الگوهای قدیمی‌تر، فضای اصلی تجربه زن غالباً با خانه، خانواده و رابطه عاطفی مرتبط است، اما در شعر متأخرتر شهر، خیابان، جامعه و تاریخ حضور گسترده‌تری پیدا می‌کنند. زن شاعر نه فقط درباره تجربه زنانه در فضای خصوصی، بلکه درباره جنگ، فقر، سیاست، بی‌عدالتی، مهاجرت و بحران‌های عمومی سخن می‌گوید. بدین ترتیب، زن از سوژه‌ای که باید «مسئله زن» را بیان کند به شاعری تبدیل می‌شود که از موقعیت زنانه درباره کل جامعه سخن می‌گوید. بازتاب گفتمان‌های اجتماعی در شعر دوره قاجار نیز نشان می‌دهد که شعر زنان از همان مراحل تاریخی اولیه ظرفیت پیوند خوردن با مسائل عمومی را داشته است (3)، اما در دوره معاصر دامنه و صراحت این مشارکت گفتمانی گسترش یافته است.

در مجموع، یافته‌ها نشان می‌دهند که تحول صدای زنانه در شعر فارسی معاصر را نمی‌توان با یک شاخص منفرد توضیح داد. این تحول حاصل تغییر هم‌زمان چند مؤلفه است: مرکزیت یافتن ضمیر اول‌شخص، افزایش افعال دارای عاملیت، بازتعریف رابطه با مخاطب مرد، انتقال بدن از موضوع نگاه به موضوع تجربه، پیچیده‌تر شدن معنای خانه و مادری، گسترش بیان میل و عشق از منظر زن، تبدیل تجربه خصوصی به مسئله عمومی و افزایش

حضور واژگان مرتبط با انتخاب، آزادی و مشارکت اجتماعی. این روند با تحولات تاریخی جامعه ایران و توسعه حضور زنان در عرصه فرهنگی هم‌زمان است، اما شعر فقط بازتاب این تغییرات نیست؛ زبان شعری خود در تولید امکان‌های جدید برای هویت زنانه نقش دارد. به همین دلیل، تحلیل پیکره‌بنیاد زمانی بیشترین قدرت توضیحی را پیدا می‌کند که داده‌های واژگانی در چارچوب تاریخ اجتماعی و تحلیل گفتمان تفسیر شوند.

نتیجه‌گیری

بررسی تحول صدای زنانه در شعر فارسی معاصر نشان می‌دهد که یکی از مهم‌ترین دگرگونی‌های ادبی پس از مشروطه، تغییر جایگاه زن از موضوع بازنمایی به سوژه تولیدکننده معنا بوده است. این تحول را نمی‌توان فقط با افزایش تعداد شاعران زن یا ورود مضامین مربوط به زنان به شعر توضیح داد. مسئله اساسی‌تر، تغییر در ساختار سخن گفتن است؛ یعنی زن به تدریج از موقعیتی که در آن عمدتاً دیده، توصیف یا تعریف می‌شد، به موقعیتی انتقال یافته است که خود می‌بیند، تعریف می‌کند، انتخاب می‌کند و درباره نسبت خویش با جهان داوری می‌کند. در نتیجه، مهم‌ترین شاخص تحول صدای زنانه نه صرفاً موضوع شعر، بلکه موقعیت گفتمانی سخنگو است.

تحلیل پیکره‌ای نشان می‌دهد که این تحول در لایه‌های مختلف زبان قابل مشاهده است. ضمیر اول‌شخص به تدریج از یک «من» وابسته به رابطه عاشقانه به «من» دارای حافظه، بدن، اراده و نگاه اجتماعی تبدیل می‌شود. تغییر افعال همراه با این ضمیر نیز نشان‌دهنده تحول در ساختار عاملیت است. سخنگوی زن در مراحل متأخر بیش از گذشته خود را عامل گفتن، انتخاب، حرکت، اعتراض، ترک کردن، ساختن و بازتعریف روابط معرفی می‌کند. این تغییر زبانی اهمیت زیادی دارد، زیرا عاملیت در شعر نه یک مفهوم انتزاعی، بلکه در شکل گزاره‌های دستوری و روابط معنایی

ظاهر می‌شود. آنجا که زن فاعل جمله و مبدأ کنش است، ساختار زبان نیز با تغییر موقعیت اجتماعی و ذهنی او ارتباط پیدا می‌کند. یکی از نتایج اساسی پژوهش آن است که بدن در تحول صدای زنانه نقشی مرکزی دارد. بدن زن در ساختارهای ادبی سنتی اغلب از بیرون دیده و توصیف می‌شد، در حالی که شعر معاصر امکان سخن گفتن از درون بدن را گسترش داده است. این جابه‌جایی از «بدن دیده‌شده» به «بدن تجربه‌شده» موجب می‌شود حوزه‌هایی چون میل، بیماری، خستگی، تولد، زخم و لمس وارد نظام بیان شعری شوند. چنین تغییری صرفاً گسترش موضوعات شعر نیست، بلکه تغییر در مالکیت گفتمانی تجربه است. زن شاعر خود تعیین می‌کند تجربه بدنی او چگونه نام‌گذاری و تفسیر شود و در نتیجه بدن از شیء زیبایی‌شناختی به یکی از پایه‌های سوژگی تبدیل می‌شود.

در حوزه عشق نیز جابه‌جایی مشابهی رخ داده است. زن در شعر معاصر فقط معشوق نیست، بلکه می‌تواند عاشق باشد، رابطه را ارزیابی کند، خواسته خود را بیان کند، از رابطه فاصله بگیرد یا ساختار نابرابر آن را نقد کند. «تو» در این شعر دیگر مرکز بی‌چون‌وچرای جهان عاطفی نیست و رابطه میان «من» و «تو» به فضایی برای مذاکره درباره هویت، اختیار و برابری تبدیل می‌شود. این امر موجب شده است شعر عاشقانه زنان در دوره معاصر علاوه بر بیان عاطفه، به فضایی برای بازتعریف نقش‌های جنسیتی نیز تبدیل شود.

خانه، خانواده و مادری نیز در این تحول معانی تازه‌ای یافته‌اند. این مفاهیم از شعر زنان حذف نشده‌اند، بلکه پیچیده‌تر شده‌اند. خانه می‌تواند هم‌زمان محل امنیت، عشق، خاطره، کار، محدودیت و تنهایی باشد. مادری نیز از یک مفهوم صرفاً اخلاقی و آرمانی به تجربه‌ای چندلایه تبدیل می‌شود که در آن محبت، مسئولیت، اضطراب، فداکاری و فشار می‌توانند در کنار یکدیگر حضور داشته باشند. این دگرگونی نشان می‌دهد که تحول صدای زنانه الزاماً به

معنای نفی کامل نقش‌های سنتی نیست، بلکه در بسیاری از موارد به معنای بازتعریف آنها از منظر تجربه مستقیم زن است. پژوهش همچنین نشان می‌دهد که یکی از مراحل مهم بلوغ صدای زنانه، انتقال از «من» فردی به «ما»ی جمعی است. تجربه محدودیت، نابرابری، خشونت یا حذف هنگامی که از سطح رویدادی شخصی فراتر می‌رود، می‌تواند بخشی از آگاهی مشترک زنان شود. با این حال، این آگاهی جمعی به معنای شکل‌گیری صدایی یکسان و همگن نیست. برعکس، یکی از ویژگی‌های مهم شعر زنان در دوره‌های متأخر افزایش تکثر است. زنان شاعر می‌توانند از مواضع دینی، عرفی، اجتماعی، فردگرا، سیاسی، عاشقانه یا زیبایی‌شناختی متفاوت سخن بگویند. بنابراین، نقطه بلوغ صدای زنانه زمانی است که دیگر از زن شاعر انتظار نمی‌رود نماینده یک تجربه واحد زنانه باشد.

تحول حضور زن در فضای عمومی نیز در ساختار واژگانی و تصویری شعر قابل مشاهده است. شهر، خیابان، تاریخ، سیاست، جنگ، مهاجرت و بحران‌های اجتماعی به تدریج در کنار خانه و رابطه عاطفی قرار می‌گیرند. زن شاعر از محدوده موضوعات سنتی «زنانه» عبور می‌کند و درباره جامعه به‌عنوان یک کل سخن می‌گوید. این تحول اهمیت نظری زیادی دارد، زیرا نشان می‌دهد سوژگی زنانه زمانی تثبیت می‌شود که زن نه تنها درباره وضعیت زنان، بلکه از جایگاه خود درباره مسائل عمومی اظهار نظر کند. در این مرحله، جنسیت همچنان بخشی از موقعیت سخنگو است، اما تمام هویت او را تعیین نمی‌کند.

از سوی دیگر، مسیر تحول صدای زنانه خطی و یک‌جهت نیست. نمی‌توان تاریخ شعر زنان را صرفاً به حرکت از سکوت به آزادی یا از سنت به مدرنیته تقلیل داد. شاعران در هر دوره از منابع زبانی، فرهنگی و دینی متفاوتی برای ساخت هویت خود استفاده کرده‌اند. برخی با گسست از الگوهای پیشین سخن گفته‌اند و برخی عناصر همان سنت‌ها را بازتفسیر کرده و به ابزار خودبیانگری تبدیل

کرده‌اند. به همین دلیل، تحول صدای زنانه بیش از آنکه داستان حذف یک نظام زبانی و جایگزینی آن با نظامی دیگر باشد، فرایند بازآرایی منابع موجود و گسترش امکان‌های سخن گفتن است. نتایج پژوهش همچنین ارزش روش پیکره‌بنیاد را برای مطالعات ادبی نشان می‌دهد. تحلیل پیکره امکان می‌دهد تحولاتی که در خوانش چند نمونه محدود ممکن است صرفاً به صورت برداشت انتقادی بیان شوند، در سطح گسترده‌تری بررسی شوند. مشاهده تغییر در ضمایر، افعال، هم‌آیندها و حوزه‌های معنایی می‌تواند شواهدی منظم‌تر برای توصیف تحولات گفتمانی فراهم کند. با این حال، داده‌های پیکره‌ای بدون خوانش بافتی کافی نیستند، زیرا معنای واژه‌ها و ساختارها در شعر به زمینه تاریخی، استعاره و سبکی وابسته است. از این رو، ترکیب تحلیل پیکره‌ای و تحلیل گفتمان روشی مناسب‌تر برای مطالعه تغییرات تاریخی در سوژگی ادبی فراهم می‌کند.

در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش می‌توان گفت که صدای زنانه در شعر فارسی پس از مشروطه از طریق مجموعه‌ای از جابه‌جایی‌های به هم پیوسته شکل گرفته است: جابه‌جایی از موضوع به سوژه، از نگاه‌شدن به دیدن، از وصف بدن به تجربه بدن، از پذیرش رابطه به ارزیابی آن، از هویت از پیش تعریف‌شده به خودتعریفی، از تجربه خصوصی به بیان عمومی و از صدای

Earlier Persian literary traditions frequently represented women through established aesthetic, moral, and narrative conventions, and studies of women in classical Persian poetry have demonstrated that such representations were deeply shaped by the generic and ideological structures of their respective periods (1). Analyses of women in major narrative poems likewise indicate that female figures could possess emotional depth and a degree of narrative agency while still

فردی به امکان شکل‌گیری صداهای متکثر. این فرایند در نهایت به وضعیتی منتهی شده است که در آن حضور زن شاعر دیگر صرفاً یک استثنای ادبی یا موضوعی مستقل در تاریخ ادبیات نیست، بلکه بخشی بنیادین از ساختار شعر فارسی معاصر محسوب می‌شود. در نهایت، مفهوم «تحول صدای زنانه» را باید نه به معنای ظهور یک صدای واحد، بلکه به معنای گسترش حق و امکان سخن گفتن از موقعیت‌های متعدد فهمید. دستاورد اصلی این تحول، تولید یک الگوی ثابت از شعر زنانه نیست؛ بلکه ایجاد فضایی است که در آن زنان می‌توانند بدون محدود شدن به نقش‌های از پیش تعیین‌شده، تجربه‌های متضاد، هویت‌های چندگانه و برداشت‌های متفاوت خود را از جهان به زبان بیاورند. از این منظر، تاریخ صدای زنانه در شعر فارسی معاصر تاریخ تبدیل تفاوت به امکان بیان است؛ امکانی که شعر را هم در سطح زبان و هم در سطح گفتمان اجتماعی دگرگون کرده و افق‌های تازه‌ای برای فهم رابطه میان ادبیات، جنسیت و سوژگی در ایران معاصر گشوده است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The transformation of the female voice in contemporary Persian poetry constitutes one of the most significant dimensions of the broader literary, social, and cultural changes that followed the Constitutional Revolution in Iran. Although women had long been present in Persian poetry as beloved figures, mothers, wives, symbolic embodiments of beauty, or narrative characters, their position as autonomous speaking subjects developed gradually and unevenly in the modern period.

operating within culturally prescribed frameworks of love, family, morality, and social order (2). The Constitutional Revolution, however, contributed to the emergence of new discourses concerning individuality, education, citizenship, social participation, freedom, and women's public presence, thereby creating conditions in which women increasingly became not merely objects of literary representation but producers of literary discourse. Research on social discourse in poetry of the late Qajar period has shown that poetry could function as a site where changing social values, collective anxieties, and emerging demands were negotiated (3). At the same time, the historical development of women poets in Iran reveals that women's entry into literary institutions and public authorship occurred under substantial cultural and social constraints (4). Against this background, the present study examines the transformation of the female voice in Persian poetry after the Constitutional Revolution, focusing on the linguistic and discursive mechanisms through which women poets progressively established themselves as subjects capable of naming, interpreting, and evaluating their own experiences.

The theoretical framework of the study is based on the interconnected concepts of female voice, subjectivity, agency, and gender discourse. Female voice is not understood here as a fixed linguistic essence shared by all women, nor is it equated simply with poetry authored by women. Rather, it refers to a

discursive position in which experience is organized from the perspective of a female speaking subject who constructs relationships with the self, the body, love, family, society, history, and power through language. Feminist literary criticism has played a central role in redirecting attention from the representation of women in male-authored literature toward women's own literary traditions, experiences, and modes of expression; Showalter's influential formulation of feminist poetics emphasizes the importance of studying women's writing as a historically situated field with its own conditions of production and development (5). This distinction is particularly important in Persian literature because the mere presence of women as characters does not necessarily constitute a female voice. Studies of women in Persian poetry have shown that female representation often depends on conventions governing the roles of beloved, mother, wife, moral figure, or narrative agent (15). In contrast, a female voice becomes analytically significant when the woman is positioned as the center of perception, desire, memory, judgment, and action. The concept of agency is therefore central to the analysis, since agency concerns the subject's capacity to define her own situation, interpret experience, make choices, resist imposed meanings, and reposition herself within social relations. Research on women's agency in contemporary Persian literature has demonstrated that modern literary texts increasingly portray women as

interpreters of their own social and personal circumstances rather than as passive recipients of externally imposed identities (13). Accordingly, the study treats pronouns, verbs, semantic fields, modes of address, and patterns of self-reference as linguistic indicators through which transformations in subjectivity and agency may be identified.

Methodologically, the research adopts a corpus-based and discourse-oriented design that combines quantitative textual analysis with qualitative interpretation. The corpus is constructed from a purposive selection of Persian poems written by women across different generations after the Constitutional Revolution, with particular attention to historical comparability, literary significance, accessibility of reliable poetic collections, and diversity of ideological and stylistic positions. The corpus is divided into broad historical phases in order to trace changes from the early emergence of women's public poetic expression through the consolidation of modernist and socially engaged forms of female authorship. The rationale for this diachronic design lies in the fact that women poets did not encounter identical cultural expectations across generations; rather, the conditions of publication, recognition, social participation, and acceptable self-expression changed considerably over time (4). The analysis examines lexical frequency, pronoun distribution, verb patterns, semantic clusters, collocations, and recurrent conceptual fields associated with the body, love, home, family,

motherhood, freedom, movement, silence, speech, memory, suffering, and resistance. Particular attention is given to first-person pronouns and the verbs that accompany them, since the grammatical positioning of the poetic "I" can reveal whether the speaker is constructed primarily as an object of events, an emotional experiencer, an observer, a chooser, or an active agent. Collocational analysis is also used to determine how concepts such as "home," "body," "love," "man," and "freedom" change according to the words and actions with which they are associated. This approach is informed by the recognition that personal and bodily experiences can carry broader discursive significance in women's poetry; research on contemporary women's poetry has shown, for instance, that illness, corporeality, and violations of intimacy may become central sites for articulating identity and subjectivity (11). Quantitative patterns are therefore interpreted through close reading in order to avoid reducing poetic meaning to frequency alone.

The findings indicate that the most fundamental change in the female voice involves a gradual movement from being represented to becoming the organizing center of representation. In earlier literary configurations, women are frequently positioned as figures seen, loved, protected, desired, judged, or narrated by others, whereas modern women's poetry increasingly constructs the female speaker as one who

sees, desires, remembers, evaluates, chooses, and speaks. The growing discursive centrality of the first-person pronoun is particularly important in this respect. The poetic "I" gradually becomes less dependent on its relation to the beloved or to prescribed familial identities and increasingly acquires independent semantic weight through verbs of perception, decision, movement, speech, memory, and judgment. Forough Farrokhzad represents a crucial stage in this transformation because her poetry repeatedly situates female experience at the center of desire, embodiment, emotional conflict, and self-interpretation. Comparative research on gender representation in the poetry of Farrokhzad and Ahmad Shamlou has demonstrated that gender identities are actively produced through linguistic and cognitive structures rather than merely reflected as predetermined social categories (8). A comparable but stylistically distinct development is visible in the poetry of Simin Behbahani, whose language integrates female experience with wider social concerns and thereby expands the female voice beyond strictly private or domestic themes (6). Studies of feminist tendencies in Behbahani's poetry likewise indicate that the critique of gender inequality becomes intertwined with broader questions of dignity, freedom, and social justice (7). These patterns suggest that the transformation of the female voice is not limited to greater thematic explicitness but

involves a structural repositioning of the speaking subject within poetic discourse.

A further set of findings concerns the changing meanings of the body, love, family, motherhood, and public space. The female body, which in large parts of traditional poetry is frequently constructed as an object of external aesthetic description, increasingly becomes a body experienced and narrated from within. This movement from the "observed body" to the "experienced body" allows bodily states, desire, pain, illness, fatigue, birth, vulnerability, and intimacy to enter poetic discourse as dimensions of self-knowledge rather than merely objects of representation. Such a change is consistent with studies showing that contemporary women's poetry can transform intimate and corporeal experience into a form of discursive self-definition (11). Love undergoes a similar transformation: the female speaker is no longer confined to the role of the desired beloved but increasingly appears as the desiring, evaluating, accepting, rejecting, or departing subject. At the same time, domestic concepts such as home and motherhood become semantically more complex. Home may function simultaneously as a site of affection, memory, security, labor, confinement, and loneliness, while motherhood may include not only sacrifice and care but also responsibility, anxiety, exhaustion, and embodied experience. The female voice therefore does not necessarily emerge through a simple rejection of

traditional roles; in many instances, it develops through reinterpretation of those roles from within women's lived experience. Religious and spiritual language similarly resists a simplistic opposition between tradition and modernity. Research on women, prayer, and poetry in Iran demonstrates that women may use emotional and personal forms of religious language to construct individualized relationships with spirituality and self-expression (14). Moreover, comparative work on language and gender in the poetry of Tahereh Saffarzadeh and Fadwa Tuqan shows that female poetic discourse is neither homogeneous nor ideologically uniform, but varies significantly according to historical, cultural, and intellectual context (10). The maturation of the female voice is thus reflected not in the emergence of one standardized feminine language but in the increasing plurality of possible female subject positions. In conclusion, the transformation of the female voice in contemporary Persian poetry after the Constitutional Revolution should be understood as a multidimensional process in which women progressively move from positions of representation toward positions of discursive authorship, interpretation, and agency. This transformation is visible in the increasing centrality of the first-person subject, the greater association of the female "I" with verbs of choice and action, the redefinition of relationships between "I" and "you," the movement from externally described bodies to embodied self-experience, and the expansion

of private themes into broader social and historical discourse. Love, motherhood, family, spirituality, and domesticity do not disappear from women's poetry; rather, they are reconfigured through the authority of the speaking subject and become sites of negotiation rather than fixed categories. At the same time, the growing presence of women in discussions of society, history, injustice, public space, migration, and collective memory demonstrates that the female voice increasingly exceeds the boundaries of what has traditionally been defined as "women's issues." The corpus-based approach makes it possible to identify these long-term patterns systematically, while discourse analysis reveals the historical and ideological significance of the linguistic changes. The study ultimately suggests that the most important achievement of the female poetic voice is not the formation of a single feminine style, but the expansion of women's capacity to occupy multiple speaking positions within Persian poetry. Contemporary Persian women's poetry therefore represents a historical transition from restricted modes of visibility toward plural forms of self-definition, in which women speak not only as representatives of gendered experience but also as autonomous poetic subjects capable of interpreting the broader world from diverse and sometimes conflicting positions.

References

1. Nasr Z. An Analysis of the Position and Role of Women in Lyric, Didactic, and Mystical Poetry. *Journal of the Faculty of Literature and Humanities (University of Isfahan)*. 2003.
2. Naseri F, Abdolhossein F. Analysis of the Manifestations of Lyrical Literature in Three Poems by Nizami with Emphasis on the Role of Women: Khosrow and Shirin, Layli and Majnun, and Haft Peykar. *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*. 2013;5(15):185-210.
3. Panahi M, Vaezzadeh. Reflections of Social Discourse in the Qajar Era in the Poems of Mastoureh Kurdistani Based on Norman Fairclough's Approach. *Socio-Psychological Studies of Women*. 2024;22(3):122-45.
4. Rashid MMA, Nur TB. Persistent Women Poets of Iran: Their Growth Through Hardships. *Social Science Review*. 2022;38(1):93-108.
5. Showalter E. Toward a feminist poetics. In: Jacobus M, editor. *Women writing and writing about women*: Croom Helm; 1979. p. 22-41.
6. Pouladi M, Hemmati A. Stylistics and gender analysis in the poetry of Simin Behbahani. *Yerevan State University Journal*. 2016.
7. Mokhtar. Feminist tendencies in the poetry of Simin Behbahani. *Women's Studies and Culture Quarterly*. 2013.
8. Amidi A, Golfam A, Pourmohammad M. Gender Representations in the Poetry of Forough Farrokhzad and Ahmad Shamlou: Integrating Cognitive Poetics and Critical Discourse Analysis. *Journal of Cognitive Sciences*. 2023;25(4):155-75.
9. Abdollahi M. Women in the poetry of Nima Yushij. *Social Sciences and Humanities of Shiraz University*. 2002;17(2):86-97.
10. Nouraeinia Z, Molla Ebrahimi E. A Comparative Study of Language and Gender in the Poems of Tahereh Saffarzadeh and Fadwa Tuqan. *Research Journal of Lyrical Literature, University of Sistan and Baluchestan*. 2024;22(42):217-34.
11. Morzyńska-Wrzosek B. Intimacy and Its Violation: On the Experience of Illness in Contemporary Women's Poetry. *Papers in Literature*. 2021(9).
12. Behjat H, Farhadi F. Analytical comparison of the role of women in the Shahnameh and the Nibelungen. *The Specialized Quarterly of Persian Poetry and Prose Stylistics (Bahar Adeb)*. 2012;5(3).
13. Zaheri Abdivand E, Mirzayan B, Talebi A. Representation of Women's Agency in the Novels of Simin Daneshvar and Fariba Vafi. *Contemporary Persian Poetry and Story Flow Studies Journal*. 2019;1(2).
14. Haeri N. Say what your longing heart desires: Women, prayer, and poetry in Iran: Stanford University Press; 2020 2020.
15. Joodi Nemat A. Women in the Mirror of Persian Poetry. *Journal of Strategic Studies on Women*. 2003(21).